

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

انینۀ ایران

بهرام رحمانی  
۰۳ جون ۲۰۱۵

## محمد قوچانی به بیژن جزنی تیر خلاص زد!

چهل سال پیش روزنامه‌های عصر تهران، خبر ترور هفت تن از فدائیان خلق زندمیدان بیژن جزنی، حسن ضیا ظریفی، سعید(مشعوف) کلانتری، عزیز سرمدی، محمد چوپان زاده، عباس سورکی و احمد جلیل افشار و دو تن از اعضای سازمان مجاهدین خلق، مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار را اعلام کردند. خبر طوری تنظیم شده بود که گویا این نه تن در حین فرار کشته شده‌اند. اما بر هیچ‌کس پوشیده نبود که حکومت شاه دست به جنایت دیگری زده است. بعد از سقوط حکومت پهلوی، یکی از بازجویان آن چگونگی این کشتار را برملا ساخت و سناریوی جنایت‌کارانه حکومت شاه برای همگان آشکار گردید.



همزمان با این مصاحبه بی.بی.سی با خانم قریشی بود که محمد قوچانی سردبیر نشریه «مهرنامه» چاپ تهران، فرصت را مغتم شمرد تا به بهانه حمله به زندمیدان بیژن جزنی، به کل چپ حمله کند و تروریسم دولتی پهلوی و جمهوری اسلامی را تطهیر نماید.

چهل و یکمین شماره مجله حکومتی مهرنامه با تیتر اصلی «روشنفکران تروریست» منتشر شد. در این شماره پرونده ای در مورد بیژن جزنی منتشر شده که مازیا بهروز، هوشنگ ماهرویان و حاتم قادری در آن به اظهار نظر پرداخته‌اند. همزمان شبکه فارسی بی.بی.سی در یک شوی نمایشی همسر بیژن جزنی را هم وارد کرد تا به حاکمیت جنایت کار و تبه‌کار اسلامی ایران نشان دهند مبارزه مسلحانه از زمان «غارنشینی تا امروز همان تروریست» بوده است!

ابراهیم یزدی و احمد نقیبزاده نیز در این شماره مهرنامه در میزگردی با عنوان «دلایل امریکا ستیزی روشنفکران» شرکت کرده‌اند.

مهرنامه مجله‌ای که از اسفند ۱۳۸۸، به صورت ماهنامه در تهران منتشر می‌شود. یعنی در دوره‌ای که حکومت اسلامی همه افراد و عناصر هوادار موسوی و کروبی و اصلاح‌طلبان حکومتی را شدیداً پاک‌سازی کرد، به امثال قوچانی فضای عرض اندام داده شد.

من هرگز طرفدار و عضو و فعال جریان چریکی نبودم. اما هدف این مطلب دفاع از حرمت و مبارزه بیژن جزنی و همه جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم و مخالف با تحریف تاریخ و تطهیر حکومت‌های دیکتاتوری و آدمکش پهلوی و حکومت جهل و جنایت و ترور و اعدام اسلامی ایران است. به علاوه مهم‌تر از همه، قوچانی، پس از سی و شش سال بربریت و تروریسم حکومت اسلامی، ترور را به کمونیست و روشنفکران چپ نسبت می‌دهد. در حالی که نه جزنی و همفکرانش و نه کمونیست‌ها تروریست نبودند و نیستند. بنابراین قوچانی و همفکرانش در سایه حکومتی این سناریوهای سیاه و وقیحانه و زشت و خصمانه به را به جزنی و کمونیست‌ها نسبت می‌دهند که حکومت اسلامی تاکنون صدها تن از مخالفان خود را در کشورهای اروپائی و منطقه ترور کرده، ده‌ها هزار نفر را مخفی و علنی در زندان‌ها اعدام کرده و در خیابان‌ها در مقابل چشمان قوچانی‌ها به دار آویخته است. حکومتی که فروهرها و مختاری‌ها و پوینده‌ها را در پایتخت ترور و مثله کرده است. حکومتی که به لحاظ سیاسی دیکتاتوری و خفقان مطلق را بر جامعه ایران حاکم کرده و به لحاظ اقتصادی نیز اکثریت مردم ایران را به خاک سیاه نشانده است. حکومتی که به طور سیستماتیک زنان را سرکوب می‌کند و عواملش نیز در روز روشن در اصفهان، به صورت ۱۵ زن اسید می‌پاشند؛ در این سال‌ها قتل‌های زنجیره‌ای زنان و نویسندگان راه افتاده است بدون این که قوچانی و نشریه‌شان در مقابل این همه وحشی‌گری‌های حکومت‌شان کمترین عکس‌العملی نشان دهند.

در عین حال، نقد چریکیسم و هر گرایش و حزب و سازمان و حکومت و ایدئولوژی را حق طبیعی و آزادی بیان همگان می‌دانم. هر چند که نقد می‌تواند تلخ و گزنده باشد اما اگر سازنده و راهگشا باشد باید با آغوش باز به استقبال آن شتافت. اما ترور شخصیت و تحریف تاریخ و برخوردهای غیرانسانی به چهره‌هایی چون بیژن جزنی نقد نیست، یک مشت اتهام سخیف و ردیانه‌ای است. به خصوص وی در قید حیات نیست تا جواب این نوع اتهامات واهی را بدهد بنابراین، وظیفه هر انسان آزاده و کمونیستی است که این نوع برخوردها را بی‌جواب نگذارند. آن هم در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، محافل و رسانه‌های نزدیک به حاکمیت همچون نشریه قوچانی، فقط به طور یک‌طرفه مخالفان و منتقدان خود و حکومت‌شان را با زشت‌ترین و غیرانسانی‌ترین اتهامات مورد حمله قرار می‌دهند؛ بدون این که در این کشور نمایندگان خدا، به کسی حق و امکان جواب دادن و آزادی بیان داده شود.



یک بخش ماجرا علیه جزنی از آنجا آغاز شد که روز سه‌شنبه پانزدهم اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۴ - ۵ می ۲۰۱۵ در ساعت ۳۰:۱۸ به وقت ایران، در برنامه «به عبارت دیگر» در شبکه «بی‌بی‌سی» فارسی، مصاحبه‌ای با خانم «میهن

قریشی» همسر «بیژن جزنی» صورت گرفت که در ابتداء مجری برنامه از «بیژن جزنی» به عنوان یکی از بنیان‌گذاران «سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران» نام برد و در ادامه به طرح سؤالاتی که در اصل هدفش «بی‌نتیجه بودن مبارزه مسلحانه» در آن دوران بود. سپس متأسفانه خانم قریشی نیز مستقیم و غیرمستقیم ادعاهای مجری این برنامه را کامل کرد. بنابراین، یک هدف این برنامه، مخالفت با مبارزه مسلحانه بود.

از جمله گفته شد که «بیژن جزنی»، یکی از «بنیان‌گذاران» «چریک‌های فدائی خلق» بود اما بحث من در اینجا این نیست که جزنی از بنیان‌گذاران این سازمان بود یا نبود.

مجری برنامه از خانم جزنی می‌پرسد: «چرا همسر شما با توجه به این که از نوجوانی «توده‌ئی» بود و حزب توده نیز مخالف مبارزات چریکی می‌بود، خلاف خطمشی حزب توده به سمت مبارزه چریکی گرایش پیدا نمود و پس از آن که قبل از انجام هرگونه عمل مسلحانه‌ای به زندان افتادند، مجدداً به سمت مخالفت با خطمشی مسلحانه منتسب به مسعود احمدزاده و پویان رفتند!؟»

هدف دیگر این تلویزیون، تخطئه شخصیت انقلابی و چپ بیژن جزنی و تقلیل واقعیت مبارزه وی از یک مبارز مدافع جنبش مسلحانه، به یک فرد ترسو و مخالف مبارزه مسلحانه بود.

در تلویزیون بی‌بی‌سی، از زبان میهن قریشی، گفته می‌شود بیژن آن‌طور که تصور می‌شود مدافع جنبش مسلحانه نبود. در این برنامه از زبان خانم قریشی، اعلام شد که گویا رفیق بیژن مخالف مبارزه مسلحانه بود و می‌گفته است که این تاکتیک باعث کشته شدن جوانان می‌شود. قریشی گفت که بیژن از ترس زندانیان سیاسی معتقد به مشی مسلحانه نمی‌توانست عقیده خود را علناً بیان کند و به همین دلیل گویا یواشکی در گوش یکی از هم‌زندانی‌های خود گفته است که من تاکتیک مبارزه مسلحانه را قبول ندارم. میهن قریشی البته به این هم بسنده نکرد و تا آن‌جا پیش رفت که حتا با استناد به پرونده بازجویی جزنی در دوران فعالیت در «جبهه ملی» در اوایل دهه چهل، که از طرف وزارت اطلاعات حکومت اسلامی در کتابی درج شده است تلاش نمود با این ادعا که بیژن اصلاً به «ایسم» اعتقاد نداشت تلاش کرد وی را به عنوان «کمونیست و یا مارکسیست-لنینیست» معرفی نکند.

در برنامه بی‌بی‌سی میهن قریشی، در همراهی با سیستم سرمایه‌داری و موضع بی‌بی‌سی، همچون فرخ نگهدارها، از این که چریک‌های فدائی خلق در سال ۱۳۵۳ فاتح یزدی، سرمایه‌دار کارخانه جهان چیت را به قتل رسانده بودند، ابراز ناراحتی کرد. فاتح یزدی کسی بود که برای سرکوب کارگران جهان چیت که در اعتراض به حقوق صنفی خود به طور مسالمت‌آمیز از کرج به تهران می‌رفتند به پولیس شاه متوسل شد و آن‌ها نیز کارگران را به گلوله بستند.

خانم قریشی همانند بسیاری از مبارزان دیگر، در فضای نسبتاً آزاد پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مردم ایران و در اوج روی‌آوری مبارزان پیش‌تر به سوی سازمان‌های سیاسی وقت از جمله چریک‌های فدائی خلق ایران، به عنوان همسر بیژن جزنی با نام میهن جزنی در حرکت‌های این سازمان فعالیت داشت. دوره‌ای که مبارزه مسلحانه با استقبال بی‌نظیر بسیاری از فعالان و سازمان‌های سیاسی مواجه شده بود. در آن دوره که نام و عکس جان باختگان در تظاهرات‌های عظیم مردمی حمل می‌شد از جمله بیژن جزنی نه فقط به عنوان مدافع جنبش مسلحانه، بلکه حتا به عنوان فردی در رأس چریک‌های فدائی خلق نام برده می‌شد و کسی هم به این واقعه اعتراضی نداشت. در چنین موقعیتی از میهن جزنی به عنوان «رفیق» و «یادگار بیژن» یاد می‌شد. در این دوره سرودی هم ساخته شد که با ندای «بگو به میهن که خون بیژن...» در جامعه منتشر گردید.

از همان سال‌های نخست حکومت اسلامی، حزب توده بخش چشم‌گیری از کادرها و اعضای چریک‌های فدائی را بلعید که به نام سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اکثریت) معروف است. حزب توده و اکثریت تا سال‌های ۱۳۶۲، همکاری همه جانبه‌ای با حکومت اسلامی و ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی آن، حتا با چهره‌های مخوفی چون لاجوردی

معروف به «جلاد اوین»، داشتند. این دو جریان مخالفان حکومت اسلامی را «نوکران امپریالسم امریکا» می‌نامیدند و خواهان سرکوب شدید آنان بودند. «اکثریت» در حمله نیروهای نظامی و ارتش و گروه‌های حزب‌الله و پاسداران حکومت اسلامی به کردستان و کشتار مردم حق‌طلب این منطقه، شعار «سپاه پاسداران به سلاح‌های سنگین مسلح شوند» سر می‌دادند.

اما امروز دیگر آن دوران سپری شده است و بسیاری از چریک‌های مسلح سابق مانند فرخ نگهدارها، باز هم از موضع اصلاح‌طلبان حکومتی با همکاری بی.بی.سی به بقای حکومت اسلامی کمک می‌کنند. به عبارت دیگر هنوز هم بند ناف آن‌ها از حکومت اسلامی بریده نشده است. آن‌ها، با افراد و احزاب و سازمان‌هایی که هنوز هم به مبارزه مسلحانه و سرنگونی کلیت حکومت اسلامی توسط توده‌های مردم باور دارند و در این راستا مبارزه می‌کنند، همچنان خصومت و دشمنی می‌ورزند.

بیژن جزنی در سال ۱۳۱۶ متولد شد. وی در خانواده‌ای سیاسی پرورش یافت. پدرش عضو حزب توده بود و بعد به فرقه دموکرات پیوست، پس از شکست این فرقه به آذربایجان شوروی رفت و تا سال ۱۳۴۵ به ایران بازنگشت. خانواده پدری و مادری بیژن هر دو از هواداران و فعالان حزب توده بودند. وی نیز در سال ۱۳۲۶، در ده سالگی، به سازمان جوانان حزب توده ایران پیوست.

در ۱۵ بهمن [دلو] ۱۳۲۷ و ترور محمدرضا شاه، با تصویب‌نامه هیأت وزیران، حزب توده غیرقانونی اعلام شد و یورش به سازمان‌های حزبی آغاز گردید. بیژن جزنی سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ را به فعالیت‌های مخفی سازمانی از یکسو و فعالیت‌های علنی در سطح دانش‌آموزان ادامه داد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] ۱۳۳۲، بیژن جزنی چند بار به خاطر فعالیت‌های سیاسی دستگیر و زندانی شد. چند ماهی از کودتا نگذشته بود که بیژن بازداشت گردید. با وجود به دست آمدن مدارکی مبنی بر فعالیت‌های وی به علت سن کم، پس از چند هفته آزاد گردید. چند ماه بعد، یعنی در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ مجدداً بازداشت و آزاد شد. در پائیز ۱۳۳۳ بار دیگر بازداشت و به ۶ ماه زندان محکوم گردید. وی در بهار ۱۳۳۴ از زندان آزاد شد و فعالیت‌های خود را پی گرفت. به خاطر وضعیت بد معیشتی خانواده از آنجا که بیژن به نقاشی علاقه داشت، در یک مؤسسه تبلیغاتی استخدام شد و شب‌ها به ادامه تحصیل پرداخت. در همین سال‌ها با برخی از رفقای از جمله محمد چوپان‌زاده در تدارک تشکیل گروهی برآمدند. در فروردین [حمل] ۱۳۳۸، اولین نشریه گروه به صورت پلی‌کپی با دستگاه دست‌ساز منتشر شد. بیژن در تنظیم مقالات و خط‌مشی نشریه نقش بااهمیتی پیدا کرد. در پائیز ۱۳۳۸، با لو رفتن گروه و دستگیری یکی از اعضای گروه انتشار مرتب نشریه متوقف گردید و تصمیم بر این گرفتند که به مناسبت‌های مختلف اعلامیه‌هایی صادر کنند. در تدارکات جنبش ۲۰ دی ماه [جدی] گروه فعالانه شرکت کرد و اعلامیه‌هایی نوشته و توزیع نمود. سعید کلانتری در همین رابطه دستگیر گردید. اما کوچکترین ضربه‌ای متوجه این گروه نشد. بیژن جزنی در ۱۳۳۹ با شروع کار جبهه ملی دوم به فعالیت در آن پرداخت.

پس از سرکوب جبهه ملی در ۱۳۴۲ بیژن و عده‌ای از دوستانش مدتی نشریه‌ای سیاسی به نام «پیام دانشجو» منتشر کردند. در اوایل پائیز ۱۳۴۲، سازمان دانشجویان جبهه ملی که پس از درگیری‌های میدان بهارستان، ۱۵ شهریور [سنبله] ۱۳۴۲، از سیاست رهبری جبهه ملی ناامید شده بود، در صدد برآمدند تا به یاری برخی از رهبران و مسؤولان جبهه ملی، رهبری جدیدی برای این جبهه برگزینند و از انحلال آن جلوگیری کنند. پیام دانشجو، نماد جبهه متحد جناح‌های مختلف سیاسی در جنبش دانشجویی بود. به این ترتیب که تا اوایل ۱۳۴۳، حسن حبیبی سردبیر و مسؤول گردآوری مطالب و اخبار آن بود. بیژن جزنی نیز امور فنی مانند آماده‌سازی و چاپ اول آن را بر عهده داشت. در بهار ۱۳۴۳، هیأت تحریری برای پیام دانشجو انتخاب شد که تقریباً همه جناح‌های دانشجویی را در بر می‌گرفت و هوشنگ

کشاورز صدر، متین دفتری، مجید احسن و منصور سروش در آن حضور داشتند. بیژن جزنی آماده‌سازی و چاپ و بهزاد نبوی پخش آن را عهده‌دار بودند. ماشین‌نویسی و تهیه استتسیل و امکانات چاپی که محدود به یک دستگاه پلی‌کپی دست‌ساز بود، توسط بیژن تهیه می‌شد. در اواخر سال ۱۳۴۳ و بهار ۱۳۴۴ از هر شماره پیام دانشجو در حدود ۵۰۰ نسخه چاپ گردید.

بیژن در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، بارها زندانی شد. آخرین باری که بیژن در رابطه با فعالیت‌های دانشجویی بازداشت شد سال ۱۳۴۴ بود. در دادگاه نظامی، همراه با اعضای کمیته دانشگاه تهران که دیگر از جبهه ملی جدا شده بود به ۹ ماه زندان محکوم شد. در سال ۱۳۴۲، با عنوان شاگرد اول رشته فلسفه فارغ‌التحصیل شد در فروردین ماه ۱۳۴۲ با توجه به اتخاذ خط‌مشی جدیدی که گروه به آن رسیده بود، گروه به عنوان یک سازمان سیاسی-نظامی فعالیتش وارد فاز نوینی گردید. بیژن و ۳ رفیق دیگر در کادر مرکزی آن انتخاب گردیدند. در این دوره نیز مسؤولیت فعالیت‌های علنی به عهده بیژن قرار داشت. در پائیز ۱۳۴۶، به مناسبت مرگ تختی یکی از بزرگترین مبارزات بیرونی انجام گردید که در سازمان‌دهی آن گروه نقش معینی داشته است. تدارک مبارزه مسلحانه در دستور کار گروه قرار گرفت و برای تأمین سلاح همراه با «سورکی» در حالی که اسلحه‌ای با خود داشتند به دام پولیس افتادند. بیژن تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت، ولی مقاومت کرد. دادستان نظامی ابتداء برای بیژن و ۷ رفیق دیگر تقاضای حکم اعدام کرد و نهایتاً به ۱۵ سال زندان محکوم شد. با به هم پیوستن دو گروه «بیژن جزنی و حسن ضیاظرفی» و «مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان»، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران شکل گرفت. و با حمله به پاسگاه سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه را آغاز می‌کنند.

جزنی تا فروردین ۱۳۴۸، در زندان قصر زندانی بود. به دنبال فرار نافرجام رفقایش به زندان قم تبعید گردید و پس از عملیات نظامی سیاهکل، به اوین منتقل و تحت شکنجه قرار گرفت. محاکمه مجدد وی به دلیل فشارهای بین‌المللی منتفی گردید، ولی همچنان شکنجه و آزار وی ادامه یافت. با وجود حساسیت ویژه پولیس، بیژن در دوره زندان در زمینه غنا بخشیدن به تئوری انقلابی و هدایت سازمان‌گام‌های با ارزشی بر داشت که در مجموعه مقالاتی که در زندان نوشت و به بیرون انتقال داده شد. این مطالب در هدایت سیاسی-نظری و تشکیلاتی سازمان نقش ویژه‌ای پیدا کرد.

بیژن را در اواسط اسفندماه [حوت] ۱۳۵۳ به زندان اوین منتقل کردند و در شبانگاه ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ همراه با ۶ نفر از رفقای گروه و ۲ نفر از زندانیان مجاهد در تپه‌های اوین توسط مأمورین ساواک و شکنجه‌گران زندان اوین تیرباران شد. شش فدائی، حسن ضیاظرفی، احمد جلیلی افشار، مشعوف کلانتری، عزیز سرمدی، محمد چوپان‌زاده، عباس سورکی. و دو مجاهد مصطفی جوان خوشدل، کاظم ذوالانوار همراه با بیژن جزنی تیرباران شدند. روزنامه‌های حکومت سلطنتی فردای روز ترور بیژن و یارانش خبر دادند که ۹ زندانی در حین فرار از زندان کشته شدند. این موضوع تا زمان انقلاب بهمن و دستگیری و محاکمه شکنجه‌گران ساواک مسکوت ماند. در دادگاه کوتاه آرش شکنجه‌گر ساواک پس از انقلاب، تشریح کرد که بیژن و یارانش را به تپه‌های اوین برده و در آنجا به رگبار گلوله بستند.

یکی از کارهای مهم بیژن جزنی در زندان قم، نگارش کتابی با عنوان «آنچه یک انقلابی باید بداند» بود که آن را با نام «ابو عباس-رمص» به بیرون می‌فرستد. این کتاب منتسب به عباس صفائی فراهانی بود که در همان دوره از فلسطین بازگشته و به همراه جمع دیگری در تدارک آغاز مبارزه مسلحانه بودند.

بیژن جزنی، هرگز از مواضع خود عقب ننشست و به فعالیت‌های نظری و عملی خود ادامه داد. همه آثار بیژن جزنی در زندان و طی سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۳ نوشته شده است. این آثار بیان‌گر تلاش بخشی از افکار بخشی از چپ ایران در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ است.

شایان ذکر است در مطلبی که در تاریخ هفدهم بهمن ۱۳۸۶ - پنجم جنوری ۲۰۰۸، با عنوان «توطئه «اصلاح‌طلبان»، سرکوب «محافظه‌کاران»؟! (محمد قوچانی و شرکایش)» نوشته بودم از جمله آمده است: «جناح‌های حکومت اسلامی ایران، با این که بر سر تقسیم قدرت و ثروت با همدیگر در جدالند، اما در دفاع از حکومت اسلامی و بنیان‌گذار آن روح‌الله خمینی، منافع مشترکی دارند. آن‌ها در سرکوب و کشتار، شکنجه و اعدام، استعمار وحشیانه نیروی کار و همچنین در پرونده سازی برای فعالان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دخیلند.

در این میان، حتی کسانی که دیروز در سپاه، وزارت اطلاعات و دیگر ارگان‌های سرکوب فعالیت داشتند امروز، روزنامه‌نگار، فیلم‌ساز، نویسنده و... شده‌اند مستقیم و غیرمستقیم برای بقای حکومت اسلامی تلاش می‌کنند و هیچ فرصتی را در حمله به مخالفان حکومت از دست نمی‌دهند.

یکی از این روزنامه‌نگاران محمد قوچانی، از طرفداران «کارگزاران سازندگی» است که هاشمی رفسنجانی پدرخوانده آن است. وی، در این اواخر مقالاتی را به ویژه علیه کانون نویسندگان ایران، جنبش دانشجویی، نویسندگان آزاده‌ای همچون احمد شاملو، فروغ و... نوشته و در آن حس کینه‌توزانه خود را علیه روشنفکران سکولار و چپ و جنبش دانشجویی و دانشجویان آزادی‌خواه و سوسیالیست، هر چه بیشتر بروز داده است. وی، از یاران و هم‌کیشان عطریانفر ها، جباریان‌ها، جلالی‌پورها و... است!

اگر به ۲۸ شماره مجله «شهروند امروز» که تاکنون به سردبیری محمد قوچانی منتشر شده است نگاهی بیندازیم کمتر شماره‌ای از آن را می‌بینیم که به گرایش چپ و سوسیالیست و روشنفکران آزادی‌خواه و جنبش دانشجویی حمله نکرده باشد.

برنامه‌های تیم مجله «شهروند امروز»، شبیه برنامه‌های «هویت» است. برنامه «هویت» که قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ توسط وزارت اطلاعات و با همکاری صدا و سیما علیه برخی نویسندگان و فعالان سیاسی ساخته و پخش می‌گردید، هدفش تخریب چهره برخی نویسندگان و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه بود.

قوچانی، همانند یک مخبر امنیتی، یک‌شنبه ۱۸ آذر [قوس] ۱۳۸۶، در شماره ۲۸ مجله «شهروند امروز»، در مطلبی تحت عنوان «زوال رهبری روشنفکری ادبی»، تلاش کرده است تا به زعم خود برای کانون نویسندگان ایران، «پرونده‌سازی» کند و در میان اعضای آن، تفرقه و کمشکث ایجاد کند. قوچانی در این مطلب خود، ظاهراً با بهانه این که چرا کانون نویسندگان به خاطر مرگ «نوح‌سرائی» اطلاعیه نداده است شدیداً به کانون نویسندگان می‌تازد. اما وی با این بهانه، اهداف و سیاست‌های کانون در دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم و در اعتراض به سانسور و اختناق و سرکوب‌های فرهنگی و اجتماعی را زیر سؤال می‌برد و حتی این حکم را صادر می‌کند که با انتشار متن ۱۳۴ نویسنده، عمر کانون به سر رسیده است. وی، همچنین به نوعی بسته‌شدن پرونده قتل‌های سیاسی موسوم به «قتل‌های زنجیره‌ای» توسط ارگان قضائی حکومت اسلامی را مورد تأیید قرار می‌دهد. اما روابط عمومی کانون نویسندگان ایران، با فاکت و دلایل روشن و مستدلی جواب مناسب و محکمی به وی داده است...»

روابط عمومی کانون نویسندگان ایران در تاریخ دی ۱۳۸۶، در جواب قوچانی نوشته بود: «هجوم به کانون نویسندگان ایران، یگانه نهاد مستقل نویسندگان آزاداندیش و استبداد ستیز طی چهل سال گذشته، مطلب تازه‌ای نیست. در این چهل سال، ارکستر هماهنگ ساواک، «کیهان»، «هم میهن»، «شرق»، «گفتگو»، پادوهای امنیتی و تلویزیون‌های درون و برون مرزی تا توانسته‌اند نوشته‌اند، گرفته‌اند، بسته‌اند، به زندان انداخته‌اند و سرانجام وقتی با این همه تیغ‌شان نبریده است، کشته‌اند، اما هرگز نتوانسته‌اند کانون را خاموش کنند...»

در نتیجه‌گیری می‌توان گفت که تلویزیون بی‌بی‌سی بار دیگر بیژن جزنی را با حضور خانم مهین قریشی، همسر سابق وی به محاکمه کشید و اعدام کرد و بلافاصله محمد قوچانی نیز به وی تیر خلاص زد. به علاوه روشنفکران چپ را تروریست نامید! به راستی چه کسی و جریانی و حکومتی تروریست است؟

«مهرنامه» و سردبیر آن، با حمله هیستریک به چپ و کمونیسم، سعی دارد جایی در کنار کیهان به سردبیری حسین شریعتمداری، برای خود پیدا کند تا بیش از پیش در آغوش ارتجاع اسلامی و حکومت اسلامی جهل و جنایت، ترور و اعدام قرار گیرد!

روشن است که روشنفکران، مبلغان، محققان، نویسندگان، مترجمان، روزنامه‌نگاران و هنرمندان طیف چپ و سوسیالیست نباید در قبال تاریخ کمونیسم و واقعیت آن و این همه پرونده‌سازی‌ها، تحریف‌ها و لجن‌پراکنی‌ها و دروغ‌پردازی‌های گوبلزی، سکوت نکنند. حقانیت علمی و تاریخی کمونیسم انکارناپذیر است. به خصوص در ۱۵۰ سال گذشته انواع و اقسام گرایش‌های سیستم سرمایه‌داری از نوع پیشرفته آن گرفته تا گرایش‌های فاشیستی، ناسیونالیستی، میلیتاریستی، مذهبی و... همه و همه امتحان خود را نه تنها در سطح جهانی پس داده‌اند و مردود هم شده‌اند، بلکه آن‌ها نشان داده‌اند که در جهت کسب قدرت و ثروت از هیچ جنایتی فروگذار نیستند. بنابراین، تنها راه رهائی از این همه بربریت و وحشی‌گری کاپیتالیسم، سوسیالیسم است.

اگر واقعاً کسی کمی چشم خود را به واقعیت‌ها باز کند خواهد دید که نئولیبرالیسم و گرایش‌های مذهبی و ملی و میلیتاریستی چه بلاهائی سر بشر آورده‌اند. در جنگ جهانی اول و دوم و در جنگ‌های منطقه‌ای میلیون‌ها انسان را به دیار نیستی فرستاده‌اند.

ترور بیژن جزنی و یارانش ضربه بزرگی به جنبش فدائیان خلق بود که در همان زمان هم از ساختار تشکیلاتی خود بسیار فراتر رفته و در حال تبدیل شدن به یک جنبش در سطح کشور بود، اما پایان آن نبود. سه سال بعد زمانی که دستگاه قتل و کشتار پهلوی در هم شکست، فدائیان خلق به یک نیروی عظیم اجتماعی و به نیروی اصلی چپ ایران تبدیل شده بودند. اما رهبری این سازمان توان سازمان‌دهی توده‌های مردم را نداشت.

بیژن جزنی نیز مانند جوانان مبارز چپ زمان خود، که مخالف حکومت دیکتاتوری پهلوی بودند در سازمان‌های مختلفی چون جبهه ملی، حزب توده و سرانجام چریک فدائی فعالیت داشت. از این‌رو، به نظر می‌رسد که مبارزه در صفوف جبهه ملی و حزب توده جزنی را راضی نمی‌کرد و دنبال مبارزه رادیکال‌تر بود به مبارزه مسلحانه روی آورد. با سقوط حکومت پهلوی، بلافاصله دستاوردهای انقلاب با آماج همه جانبه گرایش ارتجاعی اسلامی قرار گرفت که در مراحل آخری انقلاب دست بالا را گرفته بود. سانسور و اختناق، وحشت و ترور، کشتار و اعدام زندانیان از جمله اقدامات غیرانسانی و ارتجاعی بود که حکومت جدید در سراسر کشور به مرحله اجرا درآورد. سرکوب‌ها و کشتارهای حکومت اسلامی از همان ماه‌های نخست انقلاب آغاز شد و وحشی‌گری آن در سال ۶۷ به اوج رسید و در همان زندان اوین و ده‌ها زندان دیگر، هزاران هزار زندانی را به دست جوخه‌های مرگ سپردند.

بنابراین، از جمله خاطره آن ۹ زندانی که در تپه‌های اوین با قامتی استوار در برابر رگبار گلوله‌های جنایت‌کاران ساواک شاه ایستادند، هنوز هم زنده است. در چهل‌مین سالگرد ترور بیژن جزنی و یارانش یاد آنان و همه جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم را گرامی می‌داریم.

سه‌شنبه دوازدهم خرداد [جوزا] ۱۳۹۴ - دوم جون ۲۰۱۵